فصل



مفاهیم اولیه

❖ اهداف آموزشی

- ❖ آشنایی با مفاهیم کلیدی
- ❖ تعریف دولت و نقش دولت در برنامه‌های فرهنگی
- ❖ نظریه‌های مربوط به خاستگاه پیدایش دولت
- ❖ تعریف سیاست و معرفی نظام‌های سیاسی جهان
- ❖ قدرت و نفوذ و اشکال آن
- ❖ دموکراسی و نقش آن در زندگی انسان

⊡ دولت چیست؟

برای درک رابطه دولت و فرهنگ و بررسی میزان تأثیر نفوذ دولت در حوزه فرهنگ، نخست باید دولت را به درستی تعریف نمود و سپس به ارتباط آن با جامعه و فرهنگ پرداخت. در مورد مفهوم دولت تاکنون هیچ مفهوم ثابت و مستقلی بیان نگردیده است. این پرسشی که «دولت چیست» یکی از ساده‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین پرسش‌هایی است که در مبحث سیاست طرح می‌شود. پاسخ آن نیز می‌تواند به همان اندازه مبهم یا ساده‌اندیشانه باشد. به دلایلی باید در خصوص دولت به دقت اندیشید. از نظر عملی مشکل بتوان زندگی را بدون دولت تصور کرد. وجود دولت نه تنها مبیّن وجود مجموعه‌ای از نهادهاست بلکه حاکی از وجود نگرش‌ها و شیوه‌های اعمال و رفتاری است که به اختصار، مدنیّت خوانده شده و به حق جزئی از تمدن به شمار می‌آید. به یک عبارت خلاصه و موجزتر باید گفت که دولت شامل دو تصور عینی (نهادها) و ذهنی (نگرش‌ها) است.

سپس باید دانست که دولت نهادی منفعل و بی‌طرف نیست که بتوان آن را نادیده گرفت و نه حاصل تصادف صرف و ساده است. زیرا که دولت دارای یک ریشه تاریخی بوده و ساخت آن در طی مرور زمان شکل گرفته و خود هم از اجتماع تأثیرپذیر است و هم بر آن مؤثر است.

و نکته آخر اینکه، آنچه بر ابهام و پیچیدگی مفهوم دولت می‌افزاید اختلالات با مفاهیم دیگری است که ارتباط نزدیکی با مفهوم دولت دارند از جمله جامعه، جماعت، ملت، حکومت، سلطنت، حاکمیت و جز آن.

❐ انگیزه پیدایش دولت

در مورد پیدایش دولت نظریات متفاوتی وجود دارد. از دولتی که برای جلوگیری از ترس و ایجاد امنیتی که «هابز»[1] بیان می‌دارد تا دولتی که «جرمی بنتام»[2] آن را ابزاری جهت رفاه انسان‌ها عنوان

---

1. Hobbs
2. Jeremy Bentham

می‌کند یا حتی نظریاتی که پیدایش دولت را ناشی از اراده الهی می‌دانستند، همگی بر یک نکته تأکید دارند؛ «حفظ خود و حفظ سرزمین و مملکت خود» که بر پیکره تاریخ، خود را نمایان می‌دارد. این اصل آنچنان برای هر دولتی ذاتی شده است که دولت در تار و پود زندگی انسان‌ها پیوند خورده است. آنچنان که اکثر نظریه‌پردازان سیاسی به این سمت سوق پیدا کرده‌اند که «وجود دولت ضرورت زندگی است».

«منتقدانی هم که به بدترین شکل به دولت حمله می‌کنند به ضرورت وجود نوعی مرجع و قدرت منظمی که بتواند نوعی اطمینان به زندگی را حفظ کند، اذعان می‌کنند. آزادی‌گرایانی مثل «هایک»[1] که دولت رفاهی را، مغایر با آزادی دانسته و آن را رد می‌کنند، در عین حال ضرورت وجود یک دولت که حداقل بتواند خدمات ضروری مثل حفظ نظم و قانون، حمایت از مالکیت افراد و اجرای قراردادها را انجام دهد می‌پذیرند» (چاندور، ۱۳۷۷: ۴۴ و ۴۳).

❐ دولت و حاکمیت

در زبان محاوره دو واژه دولت و حاکمیت مترادف هم استفاده می‌شوند. اما از لحاظ سیاسی این دو واژه با هم تفاوت عمده دارند. حکومت[2] گروه به خصوصی از افراد است که در چارچوب دیوانسالاری اداری، دولت را اداره می‌کند. حکومت‌های مدرن امروز دارای نهادهای تخصصی تصمیم‌سازی و اجرا کننده تصمیم هستند. در واقع دولت همان دولت ـ ملت است و حکومت به گروه حاکم و ساز و کار اجرایی آن اشاره دارد.

ماکس وبر[3] جامعه‌شناس آلمانی بر این باور است یک ویژگی مشترک تمام دولت‌های مدرن، انحصار استفاده مشروع از زور درون محدوده جغرافیایی خود است. وبر همچنین به سه عنصر سرزمین، انحصار استفاده از ابزار خشونت فیزیکی و مشروعیت برای شکل‌گیری دولت تأکید می‌کند.

نکته مهم این است که به یاد داشته باشیم که هنگامی که ما درباره دولت سخن می‌گوییم به تمام گستره نهادهای سازمان یافته متفاوت که با یکدیگر مرتبط هستند اشاره می‌کنیم. بنابراین دولت یک ساختار واحد نیست. بلکه از ساختارهای متفاوت شکل گرفته است. سه بازوی دولت مدرن امروزی قوه قضائیه، مقننه و مجریه هستند که دارای انسجام با یکدیگر می‌باشند.

---

1. Hicke
2. Government
3. Max weber

دولت امروزه نه تنها مجموعه‌ای از نهادها است بلکه مجموعه‌ای از مواضع، اعمال و قوانین رفتار است که ما آن را آگاهانه و ناآگاهانه دنبال می‌کنیم. این قوانین رفتار می‌تواند شامل تبعیت از قوانین دولتی رأی دادن متعهدانه در انتخابات، خدمت اجباری سربازی و ... باشد.

هم اکنون کلمه دولت در زبان فارسی با کلمه state در زبان انگلیسی مترادف شده است و از آن استفاده می‌شود. اما باید توجه داشت که ریشه تاریخی این دو واژه با همدیگر فرق دارد. دولت در گذشته در زبان فارسی به معنای ثروت، توانگری و عظمت به کار برده می‌شد. اما در مقابل واژه state از ریشه لاتینی stare به معنای ایستادن و status به معنای شرایط و ایستادن نشأت گرفته است. در اینجا هر جا سخن از دولت به میان می‌آید منظور همان دولت مدرن است. دولت مدرن شکلی از ساختار سیاسی است که می‌توان گفت در ابتدای دوره مدرنیته در اروپا شکل گرفته و از طریق دوران استعمار به بخش‌های دیگر جهان منتقل شد. بنابراین این ساختار دولت مدرن ساختار نظام بین‌الملل به شکل دائم و در طول همه تاریخ بشر نبوده است و در قرون اخیر به طور همگانی شکل گرفته است.

اندیشمندان علوم سیاسی بر این باورند که برای اولین بار مفهوم دولت به معنای مدرن در نوشته‌های نیکولا ماکیاولی[1] در کتاب شهریار (۱۵۳۲) به لفظ state به معنای حاکمیت بر سرزمین استفاده شده است. آن چیزی که میان دولت مدرن و پادشاهی‌های گذشته تفاوت ایجاد می‌کند تفاوت بین فرمانروایان و جایگاه سیاسی است که آنها اشغال می‌کردند.

دارندگان فعلی قدرت در حکومت خودشان دولت را ایجاد نکرده‌اند. دولت پیش از آنکه آنها بر سر قدرت بیایند وجود داشته است و بعد از رفتن آنها نیز ادامه حیات خواهد داد. مثلاً پادشاهی سامانیان را در نظر بگیرید در دوران سامانی که دوران امپراطوری و شاهان سنتی بود با برآمدن آنها حکومت سامانیان بر بخش‌هایی از ایران امروز و افغانستان و تاجیکستان فرمانروایی کردند. اما دولت به معنای مدرن پدید نیامد و با بر افتادن شاهان سامانی دولتشان نیز از میان رفت. اما در دوران مدرن با حذف خانواده قاجار و آمدن خاندان پهلوی دولت ایران به حیات خود ادامه داد.

همان گونه که گفته شد شکل‌گیری دولت مدرن به تاریخ اروپا باز می‌گردد. در قرن ۱۴ و ۱۵ در اروپا قدرت سیاسی توسط منابع متفاوتی اعمال می‌گردید که شامل شاه، کلیسا، لردها و فئودال‌ها بود. آنها هر کدام اقداماتی سیاسی مانند اعلام جنگ، اعلام صلح، جمع‌آوری مالیات و ... انجام می‌دادند و این معنای تفاوت جایگاه منابع اقتدار درون جامعه بود. شاه و کلیسا هر کدام ارتش خود را داشتند و هر کدام

1. Nikola Machiavelli

برای خود اختیار اعلام جنگ و صلح را متصور بودند. صلح وستفالیا[1] در پایان جنگ‌های سی ساله در سال ۱۶۸۴ که جنگ‌های مذهبی میان دول اروپایی بود، به کاهش قدرت کلیسا و سپردن اختیارات سیاسی کلیسا به شاه شد. این امر به تقویت مفهوم حقوق بین‌الملل انجامید که بر پایه این اصل بود که تمام دولت‌ها به صورت مساوی حق تعیین سرنوشت دارند. اقتدار پراکنده گذشته سیاسی با اقتدار مدرن متمرکز جابه‌جا شد و دولت به منبع اصلی اقتدار سیاسی تبدیل شد.

مدل دولت پس از پیمان وستفالیا دارای ویژگی‌های زیر بود:

۱- جهان به دولت‌های مستقل و مجزا تقسیم شده است که اقتداری مافوق آنها وجود ندارد.

۲- حاکمیت به معنای این است که دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی درون سرزمین تحت حکومتش باشد.

حاکمیت دارای دو جنبه است: داخلی و خارجی. حاکمیت داخلی به این واقعیت اشاره می‌کند که درون مرزهای یک دولت هیچ منبع اقتداری بالاتر از دولت وجود ندارد. دولت دارای بالاترین مرتبه است و شهروندان نمی‌توانند علیه دولت به هیچ منبع اقتدار دیگری شکایت کنند. حاکمیت خارجی یا استقلال به آن معنا است که دولت‌های دیگر هویت یک دولت را به رسمیت شناخته و بپذیرند که یک دولت می‌تواند از طرف شهروندانش سخن بگوید. حاکمیت خارجی به معنای خودمختاری و استقلال یک دولت در عرصه بین‌الملل است همچنین رکن دیگر دولت مدرن سرزمین و قلمرو است. این بدان معنا است که دولت اقتدارش را درون مرزهای خودش که توسط سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته شده است اعمال می‌کند. دولت مدرن دارای هیچ اقتداری فراتر از مرزهای خودش نیست.

دولت‌ها دارای جمعیت خاص خود هستند که شهروندان آن کشور خوانده می‌شوند. شهروندان تحت اقتدار و صلاحیت دولت درون مرزها قرار داشته و هویت سیاسی آنها به دولت وابسته است. (عامری، ۲۵۳، ۲۵۴)

❐ وظیفه دولت

از یک نظر دولت نقش متناقضی در زندگی افراد و گروه‌های اجتماعی بازی می‌کند. دولت از یک طرف نهادی قهرآمیز است و از طرف دیگر متضمن در اختیار گذاردن امتیازات و حمایت‌های معینی برای اعضای آن است (مثل دستیابی به حقوق شهروندی، ارائه خدمات اجتماعی و عرضه کالای مصرفی جمعی) که هیچ نهاد دیگری توان یا خواست تأمین آنها را ندارد.

---

1. Westphalia

از نظری دیگر به دولت، در سیر اندیشه‌های سیاسی به دو صورت می‌توان نگریست. از یک سو دولت به عنوان هدف جامعه برشمرده می‌شود. به نظر آنها «دولت به عنوان دارنده همه آرمان‌های اجتماعی فرد است و در عین حال تأمین‌کننده نیازهای اجتماعی» (عالم، ۱۳۷۳ : ۲۳).

از سوی دیگر عده‌ای دولت را وسیله‌ای برای تحقق رفاه بشر می‌دانستند و فرد فی‌نفسه هدف بود و دولت وسیله‌ای در خدمت فرد بود تا اهداف او برآورده شود. به صورت خلاصه باید گفت که دولت می‌تواند به‌گونه‌ای زندگی افراد را شکل داده و کنترل کند که هیچ نهاد دیگری نمی‌تواند. اگرچه امروزه در مورد نقش دولت و توانایی او در اداره جامعه بحث‌های مختلفی می‌شود. به عنوان مثال «میشل فوکو»[1] در مورد توانایی و به عبارتی قدرت دولت معتقد است که «مسأله قدرت در صورتی‌که صرفاً براساس قانونگذاری یا قانون اساسی دولت یا دستگاه دولتی مدنظر قرار گیرد تا حدود زیادی اهمیت خود را از دست خواهد داد. قدرت امری به مراتب پیچیده‌تر، متراکم‌تر و در عین حال پراکنده‌تر از مجموعه قوانین یا دستگاه‌های دولتی است» (داگلاس[2]، ۱۳۸۳: ص۸۶). چنانکه از دیدگاه وی قدرت دولت‌ها تنها در درون نهادها و دستگاه‌های دولتی نیست بلکه آن را می‌توان در سایر نهادها نیز دید.

در نهایت باید گفت تقریباً هر پدیده‌ای در جامعه به وسیله دولت سازمان می‌یابد. دولت می‌تواند با قدرت خود پدیده‌های اجتماعی را در بافت و قالب خاص قرار داده و آنها را سامان بخشد. اما آنچه که مورد نظر است آن است که دولت تا چه میزان می‌تواند در آنها دخالت داشته باشد.

❐ درآمدی بر نظریه‌های دولت

مفهوم و ماهیت دولت (State) به عنوان متعالی‌ترین و تکامل یافته‌ترین نهاد سیاسی در جامعه‌ی بشری از ابعاد مختلف تاریخی، فلسفی، جامعه‌شناختی، سیاسی و حقوقی مورد بررسی و مطالعه واقع شده است. تکثر آموزه‌ها و تئوری‌های مربوط به دولت، طبقه‌بندی آنها را با دشواری روبه رو می‌سازد. مکاتب فکری گوناگون باتوجه به مؤلفه‌های ایدئولوژیک و گرایش‌های متدلوژیک، شمایل گوناگون و گاه متفاوت از دولت ترسیم نموده‌اند. دسته قابل توجهی از تئوری‌های مربوط به دولت ناظر به چگونگی پیدایش دولت یا نظریه‌های مربوط به خاستگاه دولت است. این دیدگاه‌ها از قضا در عین تاریخی بودن جوهری اخلاقی نیز دارند، زیرا عامل زور یا جبر، رضایت یا پذیرش، اطاعت یا تسلیم و مانند آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهند. ادبیات تاریخی، فلسفی، حقوقی، سیاسی و اخلاقی

1. Michel Foko
2. Douglas

درباره‌ی دولت چه در متون کلاسیک و چه در تئوری‌های جدید متکثر و در مواردی متداخل است، بر همین مبنا طبقه‌بندی آموزه‌های مختلف و نحله‌های گوناگون فکری در این حوزه با دشواری‌هایی روبروست. در نیمه دوم قرن بیستم برخی صاحب‌نظران کوشیده‌اند مهمترین نگرش‌ها درباره منشأ و ماهیت دولت، غایت دولت، حدود اقتدار دولت و آزادی‌های مدنی و شهروندی را از دیدگاه متفکران و مکاتب پرآوازه تقسیم‌بندی نمایند. دو کتاب ارزشمند «ویپر و وینسنت»[1] در این راستا به رغم پاره‌ای اشکالات، قابل توجه و تلاشی قابل تقدیر است.

مفهوم سهل و ممتنع دولت و تصویر سایه روشن آن در کوران حوادث تاریخی و چنبره تفاسیر گوناگون، شناخت این مقوله را در سیاست با دشواری‌های خاص خود مواجه ساخته است. دولت در بستر تاریخ پرفراز و نشیب بشری مراحل گوناگونی را تجربه و پشت سر گذاشته است. دولت به مفهومی که امروزه به اذهان متبادر می‌شود مولود تکامل جامعه انسانی است. اجتماع بشری به حکم طبیعت یا ضرورت، امری است اجتناب‌ناپذیر. به تعبیر ارسطو انسان طبیعتاً حیوانی اجتماعی است.

در روند تاریخی و دنبال توسعه خانواده، طایفه و عشیره و قبیله و شهر به وجود آمده است. شهر یا دولت‌شهردر برهه‌ای از تاریخ یونان باستان دارای دولت مستقل بود که در زمان ارسطو و به تعبیر وی تکامل یافته‌ترین شکل سازمان اجتماعی بشر بود. به دنبال فتوحات اسکندر و سپس تشکیل امپراطوری رم نهاد دولت با ابعادی گسترده‌تر و وظایفی پیچیده‌تر به حیات خود ادامه می‌داد. پیدایش دولت‌های ملی و مطرح شدن نظریه‌ی حاکمیت از سوی متفکران برجسته‌ای مانند ژان بدن فرانسوی در قرن شانزدهم، مفهوم دولت (و کار ویژه‌های آن) را دستخوش تغییرات جدید قرار داد. دولت مدرن در قله‌ی این تکامل زندگی اجتماعی بشر ایستاده است. با این نگرش، هگل[2] فیلسوف برجسته آلمانی از دولت و جامعه مدنی به عنوان مظهر و نقطه‌ی عطف این تکامل تمجید می‌نماید. شناخت دولت نه تنها از لحاظ مفهومی و معرفتی پیچیده است بلکه از لحاظ واقعی هم با زندگی تمام شهروندان در دوران جدید پیوند و قرابت دارد. زندگی بدون دولت در جهان معاصر تقریباً غیرقابل تصور و باور است. کاوشی در نظریات و تئوری‌های مربوط به دولت پیچیدگی‌های شناخت ماهیت و غایت و عملکرد دولت را آشکار می‌سازد. صورت‌بندی و طبقه‌بندی نگرش‌ها درباره دولت، ابعاد سهل و ممتنع این نهاد کهن و مهم جامعه بشری را تا حدودی آشکار می‌سازد.

---

1. Viper and vincent
2. Hegel

⊡ نظریه‌های مربوط به خاستگاه دولت

در قدیمی‌ترین متون تاریخی درباره‌ی دولت آموزه‌های گوناگون پیرامون ماهیت دولت و چگونگی پیدایش آن رخ می‌نماید. تبارشناسی این نظریات در متون کلاسیک مغرب زمین (به‌ویژه یونان باستان) و منابع و متون کلاسیک اسلامی و ایرانی از زوایای گوناگون قابل مطالعه و تفسیراست.

❐ نظریه الهی

احتمالاً قدیمی‌ترین آموزه درباره چگونگی پیدایش دولت در جامعه بشری است و ریشه در ادیان توحیدی و ابراهیمی نیز دارد، منشأ پیدایش دولت را به خداوند نسبت می‌دهد. این نظریه به خود در طول تاریخ اعم از تاریخ مشرق زمین یا مغرب زمین با تفاسیر گوناگون مواجه بوده است. نظریه طبیعی ارسطو که در میان حکما و فلاسفه اسلامی که به ارسطو لقب معلم اول داده‌اند نیز تأثیر ژرفی در تاریخ تکامل‌اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی بشر برجای نهاده است. همچنین دیدگاه افلاطون که از قضا در این حوزه با ارسطو پیوند و قرابت دارد نیز مورد اقبال متفکران و حکمای اسلامی و ایرانی قرار گرفته است.

فارابی، ابن سینا، ابوالحسن عامری نیشابوری، ابن مسکویه رازی، خواجه نصیرالدین طوسی و فخر رازی در آموزه‌های خود درباره ماهیت و ضرورت دولت، نظریات افلاطون و ارسطو را مورد توجه قرار داده‌اند. همچنین ابن خلدون جامعه‌شناس و مورخ برجسته مسلمان «نظریه زور و جبر» را که در غرب هوادارانی جدی دارد در مقدمه‌ی «کتاب العبر» در تبیین چگونگی پیدایش دولت و همچنین استمرار یا زوال آن مطرح نموده است. نظریه‌ی قرارداد اجتماعی درباره‌ی خاستگاه دولت که توسط هابز، لاک و روسو[1] تبیین شده است در عرصه‌ی سیاست عملی دارای تأثیری شگرف (خصوصاً با تفسیر لاک) بوده است. دولت مشروطه و دموکراتیک عمدتاً مولود تفسیر لاک از نظریه قرارداد اجتماعی است. لاک برخلاف هابز این نظریه را بر پایه‌ی نیک سرشتی انسان استوار ساخت و برخلاف هابز که از نظریه قرارداد اجتماعی به دولت مطلقه متمایل شد لاک به حکومت دموکراتیک یا مردم سالار رهنمون گشت. نوآوری مهم لاک ابتنای نظریه‌ی قرارداد اجتماعی بر پایه نیک سرشتی انسان و نیل به حکومت مردمی یا مردم سالار بود.

در مباحث مربوط به دولت مدرن، نظریات مربوط به دولت مطلقه، دولت مشروطه، دولت اخلاقی دولت طبقاتی و دولت کثرت‌گرا مهمترین مباحث و گفتمان مربوط به دولت در عرصه‌ی فلسفی، سیاسی، تاریخی و تا حدودی حقوقی رابه خود اختصاص داده‌اند.

---

1. John Locke & Jan Jack Russo

نظریه‌ی دولت مطلقه با تفاسیر مختلف آن، به اندیشه‌ی مصلحت دولت و آمیختگی مصلحت پادشاه و دولت (کشور) انجامید و تفاسیر خاص از نظریه الهی دولت این دیدگاه را تقویت نمود. اندیشه‌ی مصلحت دولت در ایتالیای قرن شانزدهم پایدار شد و سپس در فرانسه به‌ویژه در دوره‌ی کاردینال ریشیلیو گسترش یافت. انتشار رساله‌ی شهریار اثر ماکیاولی در ۱۵۳۲ اتخاذ تدابیر مصلحت آمیز جهت حفظ و صیانت از قدرت شهریار را توجیه و فواید آن را در تثبیت قدرت سیاسی یادآور شد. این برداشت از دولت و قدرت هرچند در عرصه عمل سیاسی در اعصار مختلف تاریخی با واقعیت تطابق داشت اما با پایبندی به اخلاق و هنجارهای اخلاقی در عرصه‌ی عمل سیاسی فاصله می‌گرفت.

❐ نظریه دولت مشروطه

نظریه دولت مشروطه با حقوق طبیعی با حقوق رم و آموزه‌های مسیحی در اروپا پیوندی تاریخی دارد. جوهر این نظریه واندیشه «رضایت» است. اندیشه‌ی رضایت به تعبیر سیمونس[1] آن است که «هیچکس مجبور نباشد از قدرت سیاسی حمایت یا اطاعت کند مگر آنکه شخصاً به آمریت آن رضایت داده باشد».

همان گونه که قبلاً اشاره شد این نظریه به دلیل تلاش برای مشروع و مقبول نمودن قدرت سیاسی با آموزه‌های اخلاقی ارتباط نزدیکتری حداقل از لحاظ نظری دارد. تکامل این نظریه خصوصاً با تفسیر لاک به گسترش حکومت‌های دموکراتیک و پارلمانی در دو قرن گذشته و توسعه آن منجر شد.

❐ نظریه دولت اخلاقی

مهمترین نماینده و پرچمدار اخلاقی دولت، هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) بود. این دیدگاه که در جریان فلسفه ایده‌آلیستی آلمان پس از انقلاب فرانسه به وجود آمد بر تحولات فکری و سیاسی اروپا تأثیر وافر بر جای نهاد. هگل به انقلاب فرانسه دلبستگی داشت اما نتایج نامطلوب انقلاب در کوتاه مدت باعث سرخوردگی او و عده‌ای از متفکران دیگر شد. یکی از مسائل مهم و مربوط به حوزه‌ی سیاست در اندیشه‌ی هگل حل تعارض میان آزادی فرد و قدرت دولت بود. هگل جهت تشریح دیدگاه خود درباره‌ی دولت از چارچوب متافیزیکی و فلسفی نسبتاً پیچیده‌ای که با مقوله روح در دستگاه فلسفی وی مرتبط است بهره جسته است. بر همین اساس نظریه دولت اخلاقی هگل را می‌باید در ساختار دیدگاه متافیزیکی او شناسایی کرد. هگل جامعه مدنی و دولت را مظهر تکامل جامعه‌ی بشری

1. Simons

می‌دانست و دولت ملی را مظهر تجلی روح ملی می‌شمرد. در نظریات هگل، دولت مظهر بروز ویژگی‌های اخلاقی، روحی و تمدن یک ملت است.

همانگونه که گفته شد در فلسفه هگل انسان و دولت و تکامل تاریخ به نحو جداناپذیری با جهان‌بینی متافیزیکی او پیوند خورده است. دولت در اندیشه هگل امکان رشد خودآگاهی انسان‌ها را در مباحث عینی کلی‌تری فراهم می‌سازد..

هگل در کتاب فلسفه‌ی حق، نظریه خود درباره‌ی دولت اخلاقی را در چهارچوب بحث از دولت مدرن تشریح نموده است. به عقیده‌ی وی در دولت مدرن امکان ارضای حداکثر خواست‌ها و نیازهای فرد و آزادی واقعی وی ممکن می‌شود. دولت به باور هگل نهادی اخلاقی است که در قالب ساختارهای سیاسی خود متضمن گرایش اخلاقی افراد نیز هست. با این برداشت، مفهوم دولت اخلاقی هگل از دولت سیاسی متمایز می‌گردد.

❐ نظریه دولت طبقاتی

مارکس و مارکسیست‌ها عمدتاً کوشیدند با نقد نظام سرمایه‌داری و بهره‌گیری از نظریه ماتریالیسم تاریخی و جدال طبقاتی به تبیین نظام کمونیستی به عنوان غایت تاریخ و مبارزه‌ی طبقاتی جهت نیل به آن بپردازد. نظام کمونیستی در آموزه‌های مارکس به دنبال مبارزه طبقاتی با خلع ید از سرمایه‌داران و لغو مالکیت خصوصی از ابزار تولید برپا می‌شود. در نظام کمونیستی، دولت فلسفه‌ی وجودی خود را علی‌الاوصول از دست می‌دهد و از میان می‌رود. زیرا به باور مارکس طبقات اجتماعی از جامعه بشری رخت بر می‌بندد و زندگی اشتراکی ثانوی برپا می‌شود. مارکس و پیروانش دولت را ابزار تداوم سلطه طبقات استثمار کننده (اقلیت) از استثمارشوندگان (اکثریت) می‌دانستند. بنابراین در فلسفه مارکسیسم دولت پدیده‌ای عامل و فراگیر اما موقت انگاشته می‌شود که در نهایت از جامعه‌ی بشری حذف خواهد شد. به باور مارکس در نظام سرمایه‌داری، «ارزش اضافی» ایجاد شده در تولید در بستر مناسبات سرمایه‌داری و سلطه دولت به کارگر صنعتی تعلق نمی‌گیرد و این مسأله عامل عمده در تشدید تضاد طبقاتی است.

تضادی که به رهایی طبقه کارگر و برچیدن بساط دولت منجر خواهد شد. این نظریه بیش از یک قرن در ادبیات سیاسی چپ از جایگاهی ممتاز برخوردار بود. ناکامی مارکسیسم در تحقق وعده‌ها و در مقابل اصلاح نظام سرمایه‌داری باعث سرخوردگی یا تجدید نظر متفکران چپ در مورد پیش‌بینی‌های مارکس از آینده‌ی جامعه بشری، تاریخ و جایگاه دولت در روند تحولات تاریخی گردید. دیدگاه‌ها و آموزه‌های مارکسیست‌های مکتب فرانکفورت به خوبی مبیّن تجدیدنظرهای جدی در فلسفه مارکسیسم بر اساس واقعیات جدید در نظام سرمایه‌داری است.

❐ نظریه دولت کثرت‌گرا

کثرت‌گرائی در حوزه فلسفه، اخلاق و سیاست با برداشت‌های گوناگون روبه رو است. کثـرت‌گرائـی فلسفی در واقع پـذیرش نظریـه‌هـای مختلـف شـناخت در حـوزه معرفـت و ادراک جهـان اسـت. کثرت‌گرائی اخلاقی با کثرت‌گرائی فلسفی بسیار نزدیک است. کثـرت‌گرائـی اخلاقـی متضـمن بـه رسمیت شناختن اهداف و غایات اخلاقی گوناگون افراد و گروهها است. در ساحت عمل این دیدگاه با به رسمیت شناختن رسوم اجتماعی در درون اقوام مختلف، پیوند و قرابت دارد.

کثرت‌گرائی سیاسی نیز در عین برخی اشتراکات بـا کثـرت‌گرائـی فلسـفی و اخلاقـی دارای وجـوه تمایزی است. مدافعان دولت کثرت‌گرا، دارای نگرشی انتقادی نسبت به نظریات سنتی حاکمیـت و دولت هستند. کثرت‌گرایان، وفاداری افراد به گروههای مختلف اجتماعی و صنفی مانند اتحادیـه‌هـا، انجمن‌ها و گروههای مذهبی را در مرحله نخست اهمیت قرار می‌دهند و منکر ضرورت نظام سیاسی و حقوقی یکدست هستند و حتی عدم وابستگی و تقید را گاه مطلوب می‌دانند.

البته کثرت‌گرایانی مانند «فیگس»[1] و «لاسکی»[2] بر شخصـیت مسـتقل گروههـای اجتمـاعی تأکیـد ورزیده‌اند. در واقع کثرت‌گرایان گروهها و انجمن‌ها و سندیکاها را در مقابل دولـت قـرار داده‌انـد و آنها را جانشین اعمال قدرت به وسیله دولت می‌کنند. بـرهمین اسـاس محقـق انگلیسـی بـارکر در مقاله‌ای تحت عنوان «دولت بی اعتبار شده» نظریات کثرت‌گرایان پیش از جنـگ جهـانی اول را در مورد جایگزینی دولت مورد بررسی قرار داده است. دیوید ترومن[3] یکی دیگر از نظریه‌پردازان اصلی کثرت‌گرائی است که برقراری روابط نهادینه شده میـان یـک سـازمان دولتـی و برخـی گروههـای ذی‌نفوذ مربوط به کار آن سازمان را می‌پذیرد.

در واقع کثرت‌گرائی مدعی است «پیچیدگی دولت مدرن لیبرال بدین معناست کـه یـک گـروه یـا سازمان نمی‌تواند بر جامعه تسلط یابد». بر همین اساس کثرت‌گرایان توزیع قدرت در دولت مدرن را متفرق و توزیع شده میان گروهها و دسته‌های مختلف اجتماعی ترسیم می‌کنند.

در ساحت اخلاق نیز گرایش‌های فردی آحاد اجتماع در جهـت‌گیـری و داوری اخلاقـی و سـنجش ارزش به رسمیت شناخته می‌شوند. با توجه به گفتمان‌ها و آموزه‌های مربوط به قدرت، اقتدار، دولت و حکومت، به‌ویژه «نظریه‌های دولت» رگه‌ها و رشحات مؤلفه‌های اخلاقی در مباحـث مزبـور قابـل

1. Figgs
2. Lusky
3. David Truman

شناسائی و دقت است. نظام سیاسی مشروطه و گفتمان مشروطیت قدرت سیاسی، پاسخگوئی و رضایت یا به تعبیر روسو، اراده‌ی عمومی که از دستاوردهای دولت مدرن در حوزه‌ی سیاست با بخشی از مؤلفه‌های مربوط به حوزه‌ی «اخلاق» ارتباط می‌یابد، هرچند جهان معاصر و دولت‌های به ظاهر پیشرفته با بحران‌های اجتماعی جدیدی که عمدتاً ریشه در حوزه‌ی اخلاق به معنای اعم دارد دست به گریبان هستند.

▣ تعریف سیاست

واژه سیاست در مقابل واژه policy در انگلیسی و واژه politique در زبان فرانسه به کار گرفته می‌شود و از واژه یونانی polis به معنای شهر گرفته شده است. در زبان فارسی به معانی مختلفی به کار برده می‌شود که شامل ذکاوت، تنبیه کردن، تدبیر و برنامه و اداره یک شرکت، یک جامعه و یا یک مملکت می‌گردد. سیاست زمانی که در یک مفهوم کلی در مقابل واژه politics قرار می‌گیرد عبارت است از تمام روابطی که بر محور قدرت، اداره و اقتدار می‌چرخد. اما زمانی که در برابر واژه policy به کار گرفته می‌شود، بیشتر به معنای سیاست و مدیریتی به شمار می‌رود که در یک حوزه خاص اعمال می‌شود، مانند سیاست صنعتی و سیاست اجتماعی. در یک معنای خاص سیاست مجموعه تصمیم‌گیری عمومی و چارچوب‌هایی است که فعالیت افراد و گروهها را در مسیر تصمیم‌گیری‌های عمومی هدایت می‌کنند.

❐ نظام سیاسی یا ساخت قدرت در درون کشور

نظام سیاسی که اغلب در ایران اصطلاح غربی آن یعنی «رژیم سیاسی» را به کار می‌برند و با مفهوم کشور و دولت یکی نیست. دولت مهمترین قدرت سازمان یافته در کشور است که حق انحصاری به کار بردن زور و قوه قهریه را دارد. نظام سیاسی یا دولت و نهادهای سیاسی، اداری، قضایی و نظامی کشور یکی نیست و در بر دارندهٔ واقعیت دیگری است و این دو اصطلاح را در بسیاری از موارد به اشتباه به جای هم به کار می‌برند.

نظام سیاسی شکل و ساخت قدرت دولتی و همهٔ نهادهای عمومی اعم از سیاسی، اداری، اقتصادی، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنهاست. در گفت و شنودهای روزانه می‌گویند و می‌شنویم: نظام جمهوری، نظام سلطنتی، نظام سوسیالیستی و ... و این مفهوم در واقع، مفهوم محدود نظام سیاسی است. (عبدالحمید ابوالحمد ۱۹۶ تا ۱۹۷)